

پژوهش‌های زبانی، سال ۱۰، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۸
(از ص ۱۹۳ تا ص ۲۱۷)



10.22059/jolr.2020.270002.666428
Print ISSN: 1026-2288 – Online ISSN: 2676-3362
<https://jolr.ut.ac.ir/>

Verbal Ellipsis without Linguistic Antecedent: *Iḍmār*, from *Taqdīr* to Indirect Licensing

Anis Vahid

Ph.D. Candidate, Linguistics, Alzahra University

Farideh Haghbin¹

Professor, Linguistics, Alzahra University

Received: November, 20, 2018 & Accepted: February, 16, 2020

Abstract

This article investigates the verbal ellipsis (*iḍmār al-fi'l*) in *Sībawayhi's* (c. 760–796) *Kitāb*. First, the terminology of this research domain has been explicated and it is stated that the term “*ḥaḍf*” (deletion) in the medieval Arabic (*Sībawayhi* era) is often dedicated to the phonological level of the language whereas the term of “*iḍmār*” (suppression) belongs to the syntactic (and pragmatic or even cognitive level). For this reason, the term “*iḍmār al-fi'l*” is used in this article to refer to the (verbal) ellipsis. Thereafter *Sībawayhi's* data are introduced and a new classification of them has been proposed (based on the ellipsis ground). The presence of the speaker and the hearer in a common situational or cultural context and the presence of a grammatical reason can be accordingly enumerated as the grounds for ellipsis. Moreover, the data are investigated differently, i.e. in the framework of the Parallel Architecture of the Grammar (PA) which is a formal model to analyze the natural language. Although the data are historical, each modern language includes similar ones that can be compared with our data and therefore the proposal which is made here, can also be used to analyze them. For the analysis of these data which don't have linguistic antecedents, it has been proposed to consider an intermediate cognitive tier which binds the elliptical utterance with its non-linguistic antecedent so that its minimal syntax will be licensed. This mechanism of licensing which is known as “indirect licensing” makes this binding possible. It looks similar to an interpretive process in medieval Arabic grammar which is called *taqdīr* (suppletive insertion). Our proposal is also compatible with a more general model, the structure of the mind, proposed by Jackendoff (1997, 2002, 2010) and can clarify some aspects of contextual ellipsis in the medieval Arabic which is imparted by the term “*ḥāl*” (discourse equivalence).

Keywords: verbal ellipsis, the Parallel Architecture of the Grammar, intermediate cognitive tier, indirect licensing, the process of *taqdīr*

1. Corresponding author Email: fhaghbin@alzahra.ac.ir

حذف فعل بدون مرجع زبانی (از اضمار تا مجوزدهی غیرمستقیم)

انیس وحید

دانشجوی دکتری زبان‌شناسی دانشگاه الزهرا

فریده حق‌بین^۱

دانشیار زبان‌شناسی دانشگاه الزهرا

تاریخ دریافت مقاله: ۹۷/۸/۲۹؛ تاریخ پذیرش مقاله ۹۸/۱۱/۲۷

چکیده

در این مقاله به بررسی حذف فعلی (اضمار فعل) در *الکتاب* سیبویه (م. ۱۸۰ ه.ق) پرداخته‌ایم. در ابتدا به اصطلاح‌شناسی این حوزه اشاره و توضیح داده شده است که اصطلاح «حذف» در عربی میانه (دوره *الکتاب*) اغلب به سطح واجی زبان دلالت دارد؛ این در حالی است که «اضمار» به حذف در سطح نحوی (و نیز کاربردی و حتی شناختی) زبان اشاره دارد. از این رو در تبیین داده‌های مورد بحث، از اصطلاح «اضمار فعل» بهره خواهیم برد. پس از آن، انواع اضمار فعل در *الکتاب* معرفی و دسته‌بندی جدیدی از آن با توجه به دلیل حذف پیشنهاد شده است؛ بر این اساس می‌توان دلیل حذف فعل را حضور گوینده و شنونده در بافت موقعیتی یا فرهنگی مشترک و یا حضور عاملی زبانی (دستوری) دانست. علاوه بر این، در این مقاله داده‌ها از منظری متفاوت مورد توجه قرار گرفته‌اند؛ از منظر مدلی صوری که برای تحلیل زبان طبیعی به کار برده می‌شود: مدلی همچون «دستور موازی». چرا که داده‌ها هر چند که برآمده از بافتی تاریخی هستند، می‌توانند در نمونه‌های زنده زبان‌های دنیا تناظرهایی داشته باشند. در چارچوب دستور موازی، پیشنهاد کرده‌ایم تا سطحی شناختی میان روساخت نحوی داده‌ها و مرجع غیرزبانی‌شان در نظر گرفته شود؛ سطحی که گوینده و شنونده را قادر می‌سازد که عبارت حذفی را با وجود ساخت حداقلی نحوی تولید و یا درک کنند و آن را با مرجع غیرزبانیش به درستی مرتبط سازند. ارتباط میان داده و مرجع غیرزبانیش در قالب سازوکاری از دستور موازی که به «مجوزدهی غیرمستقیم» معروف است تبیین شده است. سازوکاری که به نظر می‌رسد با «تقدیر» که فرایندی تعبیری در دستور زبان عربی دوره میانه است شباهت‌هایی دارد. پیشنهاد ما همچنین با مدل کلی ساخت ذهن که توسط جکندوف (۱۹۹۷، ۲۰۰۲، ۲۰۱۰) مطرح شده، هماهنگ می‌باشد و علاوه بر آن می‌تواند جنبه‌هایی از حذف بافتی در عربی دوره میانه را که با کلید واژه «حال» بیان شده تبیین نماید.

واژه‌های کلیدی: حذف فعل، دستور موازی، سطح شناختی، مجوزدهی غیرمستقیم، فرایند تقدیر، ساخت ذهن، حال.

۱. مقدمه

تحلیل و بررسی داده‌های زبانی رایج در هر عصری، مورد توجه دستوریان و یا زبان‌شناسان آن عصر بوده است و بررسی داده‌های زبانی یک دوره خاص در چارچوب رویکرد دستوری عصری دیگر چندان صحیح به نظر نمی‌رسد. با این حال شاید بتوان در مواردی استثناء قائل شد؛ مثلاً چنانچه داده‌های زبانی متعلق به دوره‌ای خاص، با داده‌های مورد توجه رویکردی دستوری که متعلق به دوره‌ای دیگر است، اختلاف فاحشی نداشته باشند و یا حتی شباهت‌هایی را نشان دهند. در چنین مواردی شاید نگاهی تازه به این داده‌ها از دریچه یک رویکرد نظری متفاوت که از ابزارهایی متفاوت بهره می‌گیرد، چندان هم بی‌راه نباشد و شاید بدین وسیله بتوان از یک‌سو مفاهیم و پدیده‌های زبانی یک دوره را بازتعریف کرد و از سوی دیگر از داده‌ها و تحلیل‌های دستوری هم‌عصر آن‌ها در جهت ارتقاء نظریه زبانی بهره جست. مقاله حاضر چنین رویکردی دارد. بدین منظور برآنیم تا پدیده حذف (اضمار) فعلی در عربی دوره میانه^۱ را مورد بازنگری قرار دهیم. از این رو به سراغ یکی از مهم‌ترین و قدیمی‌ترین کتب دستوری مربوط به این دوره، یعنی *الکتاب سیبویه* (م. ۱۸۰ه.ق) رفته‌ایم.^۲ از آن جا که داده‌های مورد مطالعه، می‌تواند تناظرهایی در زبان‌های رایج دنیا داشته باشد، و تولید، درک و پردازش ساخت‌های دستوری کمینه یا محذوف از خصائص ذهن و زبان بشر به شمار می‌رود، قصد آن داریم تا در چارچوب یک رویکرد نظری نوین که به تحلیل زبان‌های طبیعی اختصاص دارد، یعنی «دستور موازی»^۳ به تحلیل داده‌ها بپردازیم.

حذف موضوعی است که در زبان‌شناسی بسیار مورد توجه بوده ولی در پژوهش‌های مربوط به عربی دوره میانه کم‌تر بدان پرداخته شده است. از میان اندک مطالعاتی که به این موضوع اختصاص یافته می‌توان به اُونز^۴ (۱۹۸۸)، دیون^۵ (۲۰۰۷) و سولیمانندو^۶ (۲۰۱۱) اشاره کرد. همه آثار نام‌برده، به‌جز اُونز (۱۹۸۸)، بدون پیروی از چارچوب نظری خاصی به بررسی حذف (اضمار) پرداخته‌اند. اُونز (۱۹۸۸) کوشیده تا دستور زبان

1. medieval Arabic

۲. در این نوشته برای ارجاع‌دهی به متون کهن همچون *الکتاب* پس از نام مولف (و شماره جلد)، خط مورب و بلافاصله شماره ص آمده است و از اشاره به سال (با توجه به تفاوت سال تحریر و تصحیح اثر) خودداری شده است.

3 . the parallel architecture of grammar

4 . Owens

5 . Dévényi

6 . Solimando

عربی دوره میانه را به شکل نظریه‌ای دستوری معرفی کند و تفاوت‌ها و شباهت‌های آن را با نظریه‌های دستوری معاصر به ویژه نسخه رایج دستور زایشی عصر خود یعنی دستور گشتاری نشان دهد. در همین راستا، در فصلی از کتاب خود، به پدیده «حذف» نیز پرداخته است. در بخش بعدی مقاله به صورت مفصل‌تری این اثر و دیگر آثار نام‌برده را مرور خواهیم کرد.

اما همان‌طور که گفته شد، در جستار حاضر حذف (اضمار) در *الکتاب* سیبویه از منظری نو یعنی دستور موازی مورد توجه قرار گرفته است. این دستور، دستوری محدودیت-محور^۱ است که قائل به هیچ ساخت پنهانی (من جمله زیرساخت) نمی‌باشد. بنابراین در این رویکرد، داده‌های موسوم به «محدوف»، صورت ناقص یک ساخت کامل‌تر (مثلاً جمله مرجع) محسوب نمی‌شوند و تحلیل این دسته از داده‌ها در این رویکرد سازوکار مخصوص به خود را دارد؛^۲ سازوکاری که «مجوزدهی غیرمستقیم»^۳ نامیده شده و می‌تواند این داده‌ها را تنها به کمک روساخت و از طریق ایجاد پیوند^۴ میان جمله مرجع و ساخت محذوف تبیین کند. اما مسئله این است که بسیاری از داده‌های سیبویه فاقد مرجع زبانی‌اند. بنابراین در این پژوهش به دنبال پاسخ به این پرسشیم که سازوکار «مجوزدهی غیرمستقیم» در مورد این دسته از داده‌ها چگونه عمل می‌کند و چگونه می‌توان این سازوکار را جهت تبیین پدیده‌های مشابه در زبان‌ها ارتقاء داد و این که مفاهیم دستور عربی دوره میانه به‌ویژه مفاهیم مطرح شده توسط سیبویه در *الکتاب* تا چه حد می‌تواند در ارتقاء این سازوکار مؤثر باشند. برای پاسخ به این پرسش‌ها، مقاله حاضر در شش بخش تنظیم شده است: بخش دوم به مطالعات مرتبط با حذف (اضمار) در عربی دوره میانه اختصاص دارد و بخش سوم اصطلاح‌شناسی این حوزه را مورد توجه قرار می‌دهد. پس از آن در بخش چهارم داده‌های سیبویه معرفی و دسته‌بندی تازه‌ای از آن‌ها عرضه می‌گردد. بخش پنجم به معرفی دستور موازی و تبیین سازوکارهای آن در قبال ساخت‌های محذوف اختصاص دارد. در این بخش کوشش شده تا داده‌های سیبویه در این چارچوب نظری تحلیل شود. بدین منظور برای پیوند میان

1 . constraint-based

۲. رویکرد دستور موازی به حذف، رویکرد «معنایی-کاربردی semantic/pragmatic account» است و نه «رویکرد حذفی ellipsis approach» (کالی‌کاور: ۲۰۰۹).

3 . indirect licensing

4 . bind

داده‌ها با مرجع غیرزبانی‌شان پیشنهادی مطرح شده است؛ و در نهایت بخش ششم دربردارنده خلاصه و نتیجه تحقیق می‌باشد.

۲. حذف (اضمار) در مطالعات زبانی عربی میانه

اُونز (۱۹۸۸) در بخشی از اثر خود، حذف در عربی دوره میانه را مورد توجه قرار داده است. او قرآن و نظم عربی را به عنوان مهم‌ترین منابع زبانی مربوط به دستور این دوره، دربردارنده نمونه‌های بسیاری از ساخت‌های محذوف می‌داند. از نظر وی می‌توان مهم‌ترین شرط تحقق حذف را در قالب جمله‌ای از ابن جَنّی (م. ۳۹۲ ه.ق) چنین بیان کرد: «هیچ چیز نمی‌تواند حذف شود مگر آن‌که در بافت، چیزی باشد که بر آن [عنصر محذوف] دلالت کند و یا این‌که نسبت بدان آگاهی وجود داشته باشد» (اُونز ۱۹۸۸: ۱۸۶). وی پس از اشاره به انگیزه دستوریان از محذوف دانستن جزئی از کلام (اُونز ۱۹۸۸: ۱۸۶-۱۸۹)، به تفاوت رویکرد نحویون پیرو مکتب کوفه و بصره در مسئله حذف پرداخته (اُونز ۱۹۸۸: ۱۹۳-۱۹۴) و در نهایت شباهت‌ها و تفاوت‌های میان حذف در نظریه دستوری عربی میانه و دستور گشتاری را برشمرده است. توجه به مفهوم «حاکمیت»^۱، که در عربی با اصطلاح «عامل» و یا صورت جمع آن «عوامل» ذکر شده، در زمره شباهت‌های این دو دستور قلمداد شده است (اُونز ۱۹۸۸: ۱۹۵-۱۹۶). با این‌حال از نظر وی تفاوت‌هایی نیز میان این دو نظریه زبانی در قضیه حذف مشهود است؛ برای مثال در دستور گشتاری مبحث حذف همواره در بافت زبانی مطرح بوده اما در دستور عربی میانه حذف در بافت غیرزبانی نیز مطرح شده است (اُونز ۱۹۸۸: ۱۹۶). دیگر اینکه در دستور عربی از عبارت دربردارنده حذف، برای بازسازی صورت غیرمحذوف استفاده می‌شود؛ در حالی‌که در دستور گشتاری حرکت از سمت جمله‌ای کامل در زیرساخت به سمت صورت حذفی است (اُونز ۱۹۸۸: ۱۹۶). تفاوت سوم در این است که در عربی میانه فرایندی همچون گشتار حذف در نظر گرفته نمی‌شود؛ بلکه حذف پدیده‌ای است که به گوینده وابسته است و در جریان سخن‌گفتن روی می‌دهد (اُونز ۱۹۸۸: ۱۹۷-۱۹۸)؛ و در نهایت تفاوت این‌گونه ذکر شده که مهم‌ترین شرط حذف، نزد دستوریان عربی میانه، شرط بازیابی معناست؛ درحالی‌که توجه به معنا در دستور گشتاری کمتر دیده می‌شود (اُونز ۱۹۸۸: ۱۹۸).

دِون (۲۰۰۷) نیز به بررسی اضمار در معانی فراء (م. ۲۰۰۷ ه.ق) پرداخته و نشان داده که وی چگونه از اضمار برای حل سه دسته از مشکلات مرتبط با تفسیر قرآن بهره جسته است: ۱- مشکلاتی که مربوط به توضیح یا شفاف سازی آیات قرآن می‌باشد؛ ۲- مشکلاتی که مربوط به اعراب آیات است؛ ۳- مشکلات مربوط به ساخت‌های مشابه آیاتی که در مواضع مختلفی از قرآن ذکر شده‌اند و نیاز است که این ساخت‌ها و قرائت‌های مربوط به آن‌ها تبیین و یکدست شود (دِون ۲۰۰۷: ۵۱).

پس از دِون، سولیمان‌دو (۲۰۱۱) نیز معانی فراء را مورد توجه قرار داده است؛ اما کار او محدود به فراء نیست؛ در واقع وی کوشیده تا با بررسی *الکتاب سیبویه* (م. ۱۸۰ ه.ق)، معانی فراء (م. ۲۰۰۷ ه.ق)، *مقتضب مبرد* (م. ۲۸۵ ه.ق) و *خصائص ابن جنی* (م. ۳۹۲ ه.ق) که بازه زمانی قرن دوم تا قرن چهارم هجری را در برمی‌گیرد، تغییر اصطلاح «اضمار» به «حذف» را دنبال کند. بنابراین اثر وی به لحاظ اصطلاح‌شناسی این پدیده درخور توجه می‌باشد که در بخش بعد بیشتر به آن خواهیم پرداخت.

۳. اصطلاح‌شناسی حذف

مصدر «اضمار» در لغت به معنی «در دل نهان داشتن چیزی» است. در بین کتب و امالی نحویان متقدم، این واژه در معنای اصطلاحی خود (عنصر پنهان) ظاهراً اولین بار در *الکتاب سیبویه* دیده شده است (آذرنوش ۱۳۷۹: ۳۲۴-۳۲۵)؛ عنصر پنهان می‌تواند از طریق فرایند «تمثیل» (و یا «تقدیر» که اصطلاحی متأخرتر است) بازیابی شود (درباره این فرایند در بخش پنجم مقاله بیشتر سخن خواهیم گفت). اصطلاح اضمار در متون تفسیری، سپس در متون دستوری عربی (با تغییری در معنا و کارکرد) به کار برده شده و در انگلیسی اغلب به *ellipsis* ترجمه شده است (کارتر ۲۰۰۷b: ۳۰۰-۳۰۲). اما اصطلاحات مشابه دیگری نیز وجود دارد که می‌توان آن‌ها را به جای اضمار به کار برد. مهم‌ترین آن‌ها اصطلاح «حذف» می‌باشد. معنا و کارکرد اصلی حذف مربوط به سطح واجی زبان بوده است؛ مثلاً حذف واکه‌های کوتاه *i* و *u* پس از تبدیل آن‌ها به *ə* و *ɔ* یا حذف میانی^۱ و ترخیم^۲ به کمک این اصطلاح بیان شده است (نک. گزند هنری ۲۰۰۷:

1. syncope
2. apocope

۲۲۳). اما این اصطلاح می‌تواند مترادف اضمار نیز محسوب شود و در نتیجه به معنی «حذف بخشی از ساخت نحوی» باشد (کارتر a ۲۰۰۷: ۱۷).

همان‌طور که در بخش دوم اشاره شد، سولیمان‌دو (۲۰۱۱) مسیر تغییر اصطلاح اضمار به اصطلاح حذف را از قرن دوم تا چهارم هجری دنبال کرده است. وی معانی *القرآن* فراء را «اولین گام در جهت دستوری کردن مفهوم اضمار و ایجاد نظریه‌ای برای الیپسس» به شمار آورده و ذکر کرده که پس از وی، مفهوم اضمار «در *الکتاب* سیبویه شکل کامل دستوری خود را یافته است» (سولیمان‌دو ۲۰۱۱: ۷۴). به نظر می‌رسد که سولیمان‌دو در این خصوص مرتکب اشتباهی تاریخی شده چرا که *الکتاب* سیبویه (م. ۱۸۰ ه. ق) بیش از بیست سال پیش از اثر فراء (م. ۲۰۷ ه. ق) نگاشته شده است. صرف نظر از این اشتباه تاریخی، وی به درستی اشاره کرده که اضمار در *الکتاب* به سطح تعاملی نحو و معنی دلالت دارد و به معنی الیپسس می‌باشد در حالی که حذف اصطلاحی متعلق به سطح واجی است؛ سولیمان‌دو در ادامه بحث خود به بررسی این دو اصطلاح در دو اثر متأخرتر یعنی *مقتضب* مبرّد (م. ۲۸۵ ه. ق) و *خصائص ابن جنّی* (م. ۳۹۲ ه. ق) پرداخته است. از نظر وی در *مقتضب* تمایز میان این دو اصطلاح چندان روشن نمی‌باشد و هر دو برای الیپسس به کار برده شده‌اند و در *خصائص* نیز ظاهراً این معنا (الیپسس) برای هر دو اصطلاح تثبیت شده و البته بسامد حذف بیش از اضمار می‌باشد (سولیمان‌دو ۲۰۱۱: ۷۹).

بنابراین به طور خلاصه می‌توان گفت که در قرون اولیه اصطلاح حذف و اضمار به ترتیب به حذف در سطح واجی و نحوی دلالت می‌کرده‌اند؛ اما بعدها به صورت مترادف و برای دلالت به حذف نحوی (الیپسس) به کار برده شده‌اند و کم‌کم اصطلاح حذف جایگزین اضمار گردیده است. نگارندگان بر این باورند که اضمار در ابتدا بیش از اینکه اصطلاحی نحوی باشد، اصطلاحی کاربردشناختی (و یا حتی تا حدی شناختی) بوده است؛ چرا که در توضیح آن اغلب گفته شده که گوینده بخشی از اطلاع را بیان نمی‌کند هر چند که آن را در نظر داشته است؛ و یا گفته شده که این اطلاع ناگفته در «نیت» و یا در «تقدیر» موجود است (برای مثال نک. سیبویه ۱/ ۳۰۷-۳۱۱؛ تهانوی ۲/ ۸۸۴)؛ تصمیم گوینده برای بیان نکردن بخشی از اطلاع، اغلب به دلیل مخاطب به آن اطلاع بوده است. بخش بعدی مقاله که به معرفی داده‌های *الکتاب* اختصاص دارد، این موضوع را نیز مورد توجه قرار خواهد داد.

۴. اضممار فعل در الکتاب

در فصل گذشته از دو اصطلاح حذف و اضممار و تفاوت آن‌ها در قرون اولیه هجری سخن به میان آمد. در این بخش ابتدا به بررسی این دو اصطلاح و سپس به مبحث اضممار فعل در الکتاب خواهیم پرداخت.

بررسی متن الکتاب نشان می‌دهد که سیبویه اصطلاح اضممار را در دو معنی به کار برده است: در معنای اول این اصطلاح به حذف نحوی دلالت دارد (به عنوان نمونه نک. سیبویه ۱/ ۲۵۳-۳۶۱)؛ و در معنای دوم به ضمائر شخصی (به عنوان نمونه نک. سیبویه ۲/ ۶، ۳۵۰-۳۹۸). سیبویه هم‌چنین اصطلاح «حذف» را نیز در دو بافت به کار برده است: ۱- حذف نحوی که در این بافت، این اصطلاح مترادف اضممار در معنی اولش می‌باشد (برای نمونه نک. سیبویه ۱/ ۲۶۵، ۲۷۶، ۲۹۵، ۳۳۹، ۳۴۱، ۳۵۶، ۳۶۴)؛ ۲- حذف واجی/آوایی که اغلب به حذف حروف [واج‌ها] یا هجاها دلالت دارد (برای مثال سیبویه ۱/ ۲۶۶، ۲۹۴، ۲۶۹؛ سیبویه ۲/ ۱۶۲، ۲۵۶، ۲۷۶، ۳۶۹؛ سیبویه ۳/ ۱۲۷، ۱۵۶، ۱۲۸، ۵۵۳، ۵۰۴-۵۰۵، ۲۷۶، ۵۴۶؛ سیبویه ۴/ ۵۲-۵۴ و ...). اما بسامد استفاده از اضممار به معنی الیپسس بیشتر از حذف می‌باشد.

آن‌چه در این مقاله و در این بخش از آن مد نظر است، اضممار (در معنی نخست خود) و به‌ویژه اضممار فعل می‌باشد که فصل مجزایی از الکتاب را به خود اختصاص داده است (سیبویه ۱/ ۲۵۳-۳۶۱). پیش از معرفی داده‌های سیبویه، توضیح این مطلب لازم است که منظور از اضممار فعل در الکتاب، حذف فعل به تنهایی (گاهی به همراه فاعل) می‌باشد (نک. سیبویه ۱/ ۲۷۷) و نه حذف گروه فعلی. این داده‌ها را می‌توان به سه دسته کلی تقسیم نمود: ۱- دسته‌ای از داده‌ها که در آن دلیل حذف فعل، علم مخاطب بدان فعل (به معنی رویداد) می‌باشد. ۲- داده‌هایی که در آن‌ها بسامد استعمال (کثرت استعمال) دلیل حذف فعل است. ۳- داده‌هایی که حذف در آن‌ها به دلیلی زبانی/ دستوری روی داده است. اینک به تفصیل به توضیح و تحلیل هر یک از این دسته‌ها خواهیم پرداخت.

۴-۱ دسته‌بندی تازه

همانگونه که ذکر شد یکی از دلایل اضممار فعل از نظر سیبویه علم مخاطب بدان فعل (رویداد) می‌باشد؛ در این صورت است که گوینده خود را از اظهار (اصطلاح متضاد اضممار) فعل بی‌نیاز می‌بیند و جمله‌ای فاقد فعل را تولید می‌کند. مهم‌ترین حالتی که

برای این دسته از داده‌ها ذکر شده، زمانی است که گوینده و شنونده هر دو در یک بافت موقعیتی^۱ مشترک قرار گرفته باشند و به این دلیل دانش مشترکی میانشان، بر اساس اطلاعات غیرزبانی و اطلاعات مربوط به حواس پنجگانه به‌ویژه حس بصری شکل گرفته باشد (برای مثال سیبویه ۱/ ۲۵۳)؛ در این صورت فعل حذف می‌شود. در متن *الکتاب* این حالت همواره با عبارات کلیشه‌ای «آنک رأیت رجلاً» بیان شده است؛ یعنی فرد کسی را می‌بیند که چیزی می‌گوید یا کاری می‌کند آن‌گاه در واکنش به او یا در گفت‌وگو با وی جمله‌ای را ادا می‌کند که فاقد فعل است؛ برای مثال فردی را می‌بینیم که جامه احرام پوشیده و می‌گوییم «مكة والله» و منظورمان «أراد مكة والله» می‌باشد (سیبویه ۱/ ۲۵۷). جالب است که سیبویه در جایی از *الکتاب* از عبارت «كأنه رأى شيئاً» استفاده می‌کند (سیبویه ۱/ ۳۴۱)؛ حتی در چنین مواردی به دلیل این‌که فرد (گوینده) گویی خود را در بافت موقعیتی می‌بیند یا تصور می‌کند، حذف فعل مجاز است. در جایی نیز بافت موقعیتی نه از طریق دیدن رویداد بلکه از طریق شنیدن آن توصیف شده است؛ مثلاً سیبویه در توضیح پاره‌گفتار «القرطاس والله» می‌گوید «صدای اصابت تیر را به هدف می‌شنوی و می‌گویی القرطاس والله یعنی أصاب القرطاس» (سیبویه ۱/ ۲۵۷، ۳۴۰)؛ و یا بافت موقعیتی از طریق دیدن و شنیدن هم‌زمان وصف گشته است: «مردمانی را می‌بینی که به هلال ماه می‌نگرند درحالی‌که تو از آن‌ها دوری؛ سپس آن‌ها تکبیر می‌گویند و تو [در واکنش به آن‌ها] می‌گویی الهلال و رب الكعبة» (سیبویه ۱/ ۲۵۷). به این نوع از حذف فعل در موارد متعددی از *الکتاب* اشاره شده است (برای مثال سیبویه ۱/ ۲۵۷، ۲۹۵، ۳۴۰، ۳۴۳ و ...).

دسته دوم از انواع اضمار فعل را می‌توان شامل ساخت‌هایی دانست که علت حذف فعل در آن‌ها کثرت استعمال (بسامد بالا) و رواج آن ساخت (بدون فعل) نزد گویشور زبان دانسته شده است.^۲ ادريس مقبول (۲۰۰۴: ۲۵۲) در شرح جمله‌ای از سیرافی (م. ۳۶۸) که به عادت‌های کلامی گویشوران اشاره کرده، عادت‌های کلامی را داده‌هایی فرهنگی نامیده است. ما نیز با الهام از وی حذف به دلیل کثرت استعمال را، این‌گونه تعریف می‌کنیم: چنانچه گویشوران زبان در بافت فرهنگی مشترکی حضور داشته باشند و با عادت‌های کلامی آن (داده‌هایی فرهنگی) آشنا باشند، به پیروی از آن بافت، برخی

1 . situational context

۲. برای اطلاع بیشتر درباره کثرت استعمال به عنوان یک علت نحوی نک. دپه (۲۰۱۵).

از عناصر دستوری را در جریان کلام حذف می‌کنند. از جمله داده‌های این دسته می‌توان به ساخت‌های دربردارنده «إِيتَاك» هم‌چون «إِيتَاك و الْأَسَد» و یا «إِيتَاك و الشَّرَّ» (سیبویه ۱/ ۲۷۳) اشاره کرد و یا می‌توان به ضرب‌المثل‌هایی که فاقد فعل هستند اشاره نمود؛ مثلاً «كَلَيْهِمَا و تَمْرًا» که گویی «أَعْطِنِي كَلَيْهِمَا و تَمْرًا» بوده است (سیبویه ۱/ ۲۸۰-۲۸۱ و ۲۹۰-۲۹۴)؛ در همه این موارد گویشور به تبع از سایر گویشوران زبان (سایر حاضرین در بافت فرهنگی مشترک)، فعل را بیان نمی‌کند.

دسته سوم از انواع اضممار فعل شامل داده‌هایی می‌شود که حذف دلیلی زبانی یا دستوری دارد و در واقع این بافت دستوری است که سبب اضممار فعل می‌شود. اولین گروه شامل داده‌هایی است که حذف فعل در آن‌ها به سبب وجود قرینه‌ای زبانی در جمله/کلام قبل صورت گرفته است. برای مثال سیبویه از دسته‌ای از داده‌ها نام می‌برد که در آن‌ها مفعول له وجود دارد و برای بیان دلیل کاری (در جواب «لِمَ») فعل حذف می‌شود و جواب به صورت منصوب می‌آید: «(فعلت ذاک) حَذَارَ الشَّرَّ» (سیبویه ۱/ ۳۶۷)؛ اگر بخواهیم به کمک اصطلاحات زبان‌شناختی نامی برای این دسته از داده‌ها بیابیم می‌توانیم از اصطلاح پاسخ‌های عبارت‌گونه^۱ بهره ببریم.

دومین و مهم‌ترین گروه از این دسته شامل داده‌هایی است که در آن‌ها اسمی (غالباً منصوب) بدل از فعل ذکر شده است. این اسم می‌تواند مصدری منصوب باشد همانند «سَقِيًّا و رَعِيًّا» که به معنی «سَقَاكَ اللهُ سَقِيًّا و رَعَاكَ اللهُ [رَعِيًّا]» می‌باشد (سیبویه ۱/ ۳۱۱-۳۱۲). البته سیبویه در ادامه ذکر می‌کند که اسمی که بدل از فعل می‌آید لزوماً از فعل گرفته نشده است؛ برای مثال اگر فردی را در حال تلون و تنقل ببینیم می‌گوییم: «أَتَمِيمًا مَرَّةً و قَيْسِيًّا □ خَرِي» که به معنی «اتحول تَمِيمًا مَرَّةً و قَيْسِيًّا □ خَرِي» می‌باشد (سیبویه ۱/ ۳۴۳، ۳۱۴-۳۱۶). هم‌چنین در ساخت‌های ندایی نیز حرف ندا (یا، آیا، ای) بدل از فعل مضمَر است (سیبویه ۱/ ۲۹۱). مشاهده می‌شود این دلیل حذف (اینکه اسمی بدل از فعل قلمداد می‌شود) بارها توسط سیبویه ذکر شده است (سیبویه ۱/ ۲۷۵، ۲۹۵، ۳۱۲، ۳۲۷-۳۲۹، ۳۳۵، ۳۴۱، ۳۴۷، ۳۵۳).

گروه سوم از این دسته به ساخت‌هایی اشاره دارد که در آن‌ها فعل پس از یک حرف حذف می‌شود (سیبویه ۱/ ۲۵۸-۲۷۳)؛ برای مثال می‌توان به «النَّاسُ مَجْزِيُونَ بِأَعْمَالِهِمْ

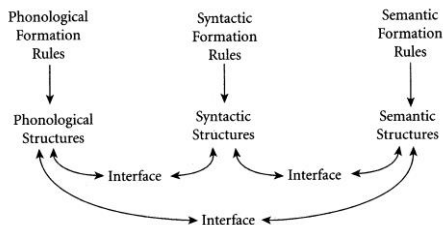
إن خيراً فخيرٌ و إن شراً فشرٌّ» اشاره کرد که اگر قرار بود فعل ذکر شود چنین می‌بود: «... إن كان شراً فشرٌّ» (سیبویه ۱/۲۵۸)؛

با توجه به آن چه ذکر شد می‌توان اضمار فعل در *الكتاب* سیبویه را بر اساس دلیل حذف به سه دسته تقسیم کرد. اما این دسته‌بندی بدان معنا نیست که دلیل اضمار فعل تنها یکی از دلایل فوق است؛ سیبویه در شرح مثال «رأسک و الحائط» به معنی «أتق رأسک و الحائط» هر سه دلیل را در هم می‌آمیزد و می‌گوید کاربرد این دو شیء «رأس» و «حائط» در کنار یکدیگر رایج است و نیز به سبب حضور گوینده و شنونده در بافت موقعیتی و وجود قرینه لفظی فعل حذف می‌شود و مفعول بدل از آن ذکر می‌گردد (سیبویه ۱/۲۷۵). و یا در مثال‌هایی هم چون «أ قائماً و قد قعد الناس» ذکر می‌کند که مصدر از فعل گرفته شده است و در اصل چنین بوده است: «أتقوم قائماً» که پس از دیدن کسی در حال قیام به قرینه حالیه، فعل حذف و مصدر بدل از فعل ذکر می‌شود (سیبویه ۱/۳۴۰-۳۴۱). و یا در برخی از ساخت‌های تشبیه همچون «مررت به فاذا له صوتٌ صوت حمار» بسامد استعمال و اسمی که بدل از فعل محسوب می‌شود، هر دو به‌عنوان دلایل اضمار ذکر شده‌اند (سیبویه ۱/۳۵۵-۳۵۶). در بخش بعدی دستور موازی معرفی و پس از آن پیشنهادی برای تحلیل داده‌های سیبویه با این رویکرد عرضه می‌گردد.

۵. دستور موازی: خلاصه و عملکرد

«دستور موازی» رویکردی است که به موازات دستور زایشی در آثار جکندوف (۱۹۹۷، ۲۰۰۲) تکامل یافته و دارای تفاوت‌های بنیادینی با دستور زایشی می‌باشد. از جمله این تفاوت‌ها می‌توان به سه مورد اشاره کرد: ۱- واج‌شناسی، نحو، معنی‌شناسی هر یک مؤلفه‌های زایشی مستقلی در این چارچوب نظری می‌باشند که توسط قواعد تعاملی^۱ به یکدیگر مربوط می‌شوند. ۲- دستور محدودیت-محور (و نه اشتقاق-محور) است و غیرجهتمند^۲ است. ۳- تمایز شفافی بین دستور و واژگان وجود ندارد (کالیکیا و جکندوف ۲۰۰۵: ۱۵-۱۴). می‌توان مدل دستور موازی را به کمک شکل (۱) نشان داد:

1. interface rules
2. non-directional



شکل ۱- انگاره دستور موازی (جکندوف ۱۹۹۷: ۳۹۱)

چنان که در شکل (۱) دیده می‌شود در دستور موازی، زبان دارای سه موتور زایشی به صورت هم‌زمان می‌باشد (مؤلفه نحوی، معنایی و واجی) و نحو تنها مؤلفه زایشی زبان (همانند آن چه در دستور زایشی وجود دارد) به شمار نمی‌رود (جکندوف ۲۰۰۷: ۷-۸)؛ در نتیجه از پیچیدگی آن کاسته می‌شود و دستور دارای «نحو ساده‌تر»ی خواهد بود که از طریق مؤلفه تعامل با دو مؤلفه زایشی دیگر در ارتباط است. «نحو ساده‌تر فاقد ساخت‌های نحوی انتزاعی (همچون هسته‌های نقشی و انبوه درخت‌های دو شاخه‌ای)، حرکت^۱، سازه‌های نامرئی (به جز رد^۲ A') و همچنین محدودیت‌های نحوی UG می‌باشد» (کالیکاور ۲۰۱۳: ۲۶۶).

اکنون و پس از معرفی مختصری که از دستور موازی صورت گرفت، می‌توان به چگونگی تحلیل ساخت‌های محذوف در دستور موازی پرداخت. اما پیش از آن آشنایی با اصطلاحات این حوزه ضروری است. کالیکاور و جکندوف (۲۰۰۵: ۲۵۷) عبارتی را که دربردارنده حذف، «(عبارت/گروه) جدامانده»^۲ نامیده‌اند. اما همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، دستور موازی معتقد به ساختی پنهان مثل زیرساخت نیست و در نتیجه منظور از جدامانده در اینجا، جدامانده از جمله زیرساختی نمی‌باشد. بلکه منظور این است که معنای این عبارت به معنای مرجعش وابسته است و به همین دلیل است که گویشور معنایی بیش از روساخت نحوی برای آن متصور است. برای مثال در جمله‌ای همچون جمله (۱)، (برگرفته از کالیکاور و جکندوف ۲۰۰۵: ۲۴۱) پاسخ فرد B به صورت C یا D فهمیده می‌شود:

- (1) A: Ozzie said that Harriet's been drinking again.
 B: Yeah, scotch.
 C: 'Harriet's been drinking scotch (again)'
 D: 'Ozzie said that Harriet's been drinking scotch (again)'

1. movement
 2. orphan phrase

بنابراین کالیکاور و جکندوف (۲۰۰۵) جمله مرجع را در ایجاد تعبیر معنایی درست برای عبارت‌های حذفی دخیل می‌دانند. اما آن‌ها درباره اهمیت مرجع تنها به این امر بسنده نکرده‌اند، چرا که عبارت حذفی در ویژگی‌های نحوی نیز شباهت‌هایی با جمله مرجع نشان می‌دهد. برای مثال در داده‌های آلمانی (۲) (برگرفته از کالیکاور و جکندوف ۲۰۰۵: ۲۴۸)، حالت نحوی^۱ پاسخ فرد B مطابق حالت نحوی پرسش فرد A می‌باشد:

(2) a. A: Wem folgt Hans?
 who_{DAT} follows Hans 'Who is Hans following?'
 B: Dem Lehrer.
 the_{DAT} teacher 'The teacher.'

b. A: Wen sucht Hans?
 who_{ACC} seeks Hans? 'Who is Hans looking for?'
 B: Den Lehrer.
 the_{ACC} teacher 'The teacher.'

بنابراین آن‌ها جمله مرجع را هم در تعیین معنای عبارت حذفی و هم در تعیین خوش‌ساختی نحوی آن مؤثر دانسته‌اند. اما از نظر ایشان نمی‌توان میان عبارت حذفی و مرجعش رابطه‌ای مستقیم ایجاد کرد، چرا که شواهد زبانی نشان داده که همواره ارتباطی یک‌به‌یک میان اجزای گروه جدامانده با عناصر جمله مرجع برقرار نمی‌باشد. بنابراین پیشنهاد آن‌ها این است که این ارتباط به صورت غیرمستقیم حاصل شود؛ به این صورت که عبارت حذفی (گروه جدامانده) با «گزاره»ای که تعبیر معنایی جمله مرجع از آن حاصل می‌شود مرتبط و در آن ادغام گردد و بدین ترتیب نقش معنایی نحوی مناسب را (به صورت غیرمستقیم) از مرجع دریافت کند. چنین سازوکاری «مجوزدهی غیرمستقیم» نامیده شده است. بنابراین ابتدا باید این گزاره‌ای معنایی شناسایی شود. مثلاً گزاره (۴)، گزاره‌ای است که پاسخ فرد B در جمله (۳) بخشی از این گزاره فرض می‌شود:

(3) A: Harriet's been drinking again.
 B: Yea, scotch.

(4) 'Harriet's been drinking scotch again'

پس از این‌که، گزاره شناسایی شد، گروه جدامانده می‌تواند با جمله مرجع مرتبط شود که این کار می‌تواند به سه طریق صورت بگیرد: ۱- انطباق^۱، ۲- تکمیل^۲، ۳-

-
1. case
 2. matching
 3. sprouting

انطباق با یک رد^۱. در حالت اول گروه جدامانده می‌تواند با یک سازه موجود در مرجع منطبق شود. کالیکاور و جکندوف (۲۰۰۵: ۲۵۷) از گفت‌وگوی (۵) برای نشان دادن این حالت بهره برده‌اند:

(5) A: Harriet's been drinking scotch.

B: No, bourbon.

که در اینجا گروه جدامانده که در جواب فرد B مطرح شده است، عیناً با مفعول مستقیم در جمله مرجع (که زیر آن خط کشیده‌ایم) منطبق می‌شود. در حالت دوم (تکمیل) گروه جدامانده می‌تواند اطلاع جمله مرجع را تکمیل کند. به این صورت که یا نقش یک موضوع ضمنی^۲ را برای جمله مرجع ایفاء می‌کند یا به عنوان ادات^۳ آن محسوب می‌شود؛ (۶) نمونه‌ای از این حالت را نشان می‌دهد (کالیکاور و جکندوف ۲۰۰۵: ۲۵۷):

(6) A: Harriet's been drinking.

B: Yeah, scotch.

که در این مثال گروه جدامانده (جواب فرد B) موضوع ضمنی محمول drinking در جمله مرجع می‌باشد. و نهایتاً در حالت سوم گروه جدامانده می‌تواند با یک رد^۲ در جمله مرجع منطبق شود. این انطباق در (۷) به صورت هم‌نمایی نشان داده شده است (کالیکاور و جکندوف ۲۰۰۵: ۲۵۸):

(7) a. Who_i did you see t_i?

b. [NP what_i [John needs t_i]]

c. It was scotch_i that she was drinking t_i.

بنابراین به طور خلاصه می‌توان گفت که در دستور موازی تنها به کمک روساخت و گزاره مربوط به جمله مرجع و از طریق سه راه مذکور پیوند میان گروه جدامانده و مرجعش صورت می‌گیرد و در تبیین پدیده حذف هیچ ساخت پنهان و یا حرکتی در نظر گرفته نمی‌شود. به نظر نگارندگان سازوکار مجوزدهی غیرمستقیم به این صورت بسیار با فرآیند تقدیر (تمثیل) که از مفاهیم اصلی نظریه حذف در دستور عربی دوره میانه می‌باشد شباهت دارد. تقدیر فرایندی معنایی است که توسط دستوریان برای بازسازی ساخت‌های محذوف انجام می‌شود و در جریان آن، عناصری که محذوف قلمداد می‌شوند به همراه گروه جدامانده بازسازی شده و واحدی یکپارچه را می‌سازند (نک. ورستیخ ۲۰۰۹: ۴۴۶-۴۴۹). این کار معمولاً برای توجیه رفتار نحوی اجزای گروه جدامانده انجام می‌گیرد. مثلاً چنانچه گفته شود «الاسد» فعلی در تقدیر گرفته می‌شود

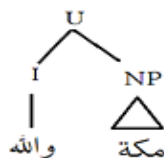
1. matching with a trace
2. implicit argument
3. adjunct

تا حالت مفعولی «الاسد» توجیه شود و بنابراین فرایند تقدیر، گزاره «اتق الاسد» را در اختیار ما قرار می‌دهد. بعلبکی (۱۹۷۹) در بحث درباره تقدیر در *الکتاب* به این نکته اشاره کرده که سیبویه گویا به کمک این فرآیند تغییراتی در داده‌ها ایجاد می‌کند تا به آنچه که وی آن را «هارمونی زیرساختی»^۱ زبان نامیده دست یابد. در این هارمونی زیرساختی، با توجه به عنصر حاکمی که در تقدیر گرفته می‌شود (عنصری که در معنی مفروض می‌شود) یک حالت نحوی (مثلاً حالت مفعولی) بر دیگر حالت‌ها ترجیح داده می‌شود. بنابراین گویا در این فرایند نیز هم معنی و هم نحو عبارت حذفی به‌لحاظ دستوری مجاز می‌گردد.

پس از آشنایی با سازوکار مجوزدهی غیرمستقیم و شباهت تقدیر با آن، در این مرحله از مقاله با این پرسش مواجهیم که چنانچه مرجع گروه جدامانده، همانند داده‌های سیبویه در بافت زبانی موجود نباشد، چه باید کرد؟ کالیکاور و جکندوف (۲۰۰۵: ۲۶۳) سازوکار مجوزدهی غیرمستقیم را مسئول پیوند گروه جدامانده با مرجعی غیرموضوعی^۲ چه زبانی و چه غیرزبانی دانسته‌اند اما خود صرفاً به تبیین داده‌هایی که دارای مرجع زبانی‌اند پرداخته و در مورد داده‌هایی با مرجع غیرزبانی تنها به این نکته بسنده کرده‌اند که سازوکار مجوزدهی غیرمستقیم باید با در نظر گرفتن بافت غیرزبانی و گفتمانی، عبارت حذفی را با مرجعش مرتبط سازد. با این حال چگونگی این کار توسط ایشان مطرح نشده است. بنابراین تبیین این مسئله هدف این مقاله خواهد بود. از این رو به داده‌های سیبویه که در بخش چهارم معرفی شد، بازمی‌گردیم و در ابتدا روساخت نحوی یکی از آن‌ها را در چارچوب دستور موازی بازنمایی می‌کنیم. برای نمونه داده «مكة والله» (سیبویه ۱/ ۲۵۷) را از دسته اول برمی‌گزینیم و به پیروی از کالیکاور و جکندوف (۲۰۰۵) مقوله نحوی آن را U (حرف اول پاره گفتار^۳) در نظر می‌گیریم.^۴ شکل (۲) نشان می‌دهد که این پاره گفتار دارای دو جزء است: یک گروه اسمی و یک شبه‌جمله که ما آن را با I نشان داده‌ایم:

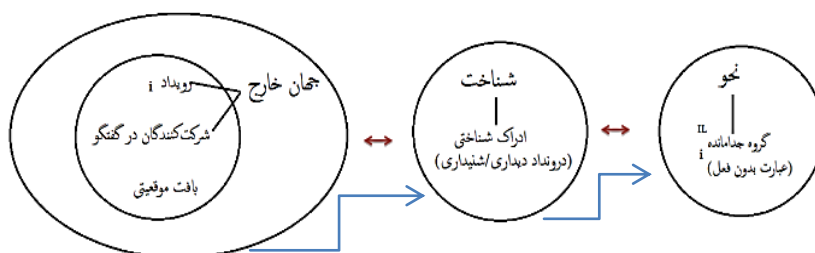
1. underlying harmony
2. non-local
3. utterance

۴. به عقیده کالیکاور و جکندوف U مقوله‌ای در UG به شمار می‌رود که می‌تواند شامل جملات (مقوله S) و با عبارت‌های غیرجمله‌ای باشد (نک. کالیکاور و جکندوف ۲۰۰۵: ۲۳۶-۲۳۸).



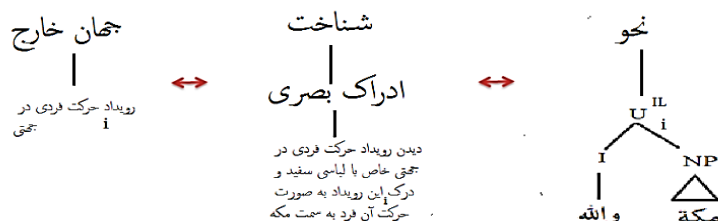
شکل (۲)

اکنون باید به طریقی درخت نحوی را با مرجعش که در بافت غیرزبانی (در جهان خارج) است پیوند دهیم. پیش از این در توضیح دسته اول داده‌های سیبویه گفته بودیم که گوینده و شنونده در بافت موقعیتی مشترکی حضور دارند و هر دو رویدادی را می‌بینند و یا می‌شنوند و چونکه ادراک بصری یا شنیداری یکسان و یا مشابهی از رویداد برایشان رخ می‌دهد و بنابراین مقوله نحوی فعل در کلام تظاهر نمی‌یابد؛ به عبارت دیگر به سبب چنین ادراک یکسانی است که دستور بی‌فعل بودن پاره‌گفتارهای مذکور را مجاز می‌شمرد. بنابراین پیشنهاد ما این است که سطحی از بازنمایی را میان روساخت نحوی گروه جدامانده و مرجع غیرزبانی آن متصور شویم؛ سطحی که اطلاعات مربوط به دریافت دیداری و یا شنیداری رویداد را در اختیار گوینده و شنونده می‌گذارد و او را قادر می‌سازد تا عبارت حذفی را با مرجعش مرتبط سازد. با این حساب می‌توانیم چنین سطحی را شناختی تلقی کنیم. شکل (۳) نشان‌دهنده این سطح است. در این شکل پیوند میان گروه جدامانده و مرجع غیرزبانیش به کمک هم‌نمایی (i) مشخص شده است. هم‌چنین منظور از II سازوکار مجوزدهی غیرمستقیم می‌باشد. نشانه فلش دوطرفه نیز تعامل میان سطوح را بازنمایی می‌کند:



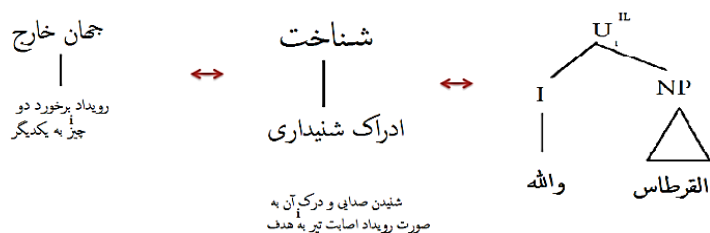
شکل (۳)

اگر صورت ساده این مدل را بر نمونه مورد بحثمان یعنی «مکه والله» اعمال کنیم با چنین نموداری مواجه خواهیم بود:



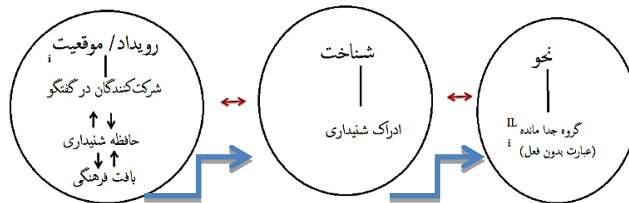
شکل (۴)

در مواردی که ادراک رویداد، از طریق شنیدن صورت می‌گیرد و نه دیدن، مثلاً در نمونه «القرطاس والله» (سیبویه ۱/۳۴۰، ۲۵۷) بازنمایی سطح شناختی پیشنهادی ما بدین صورت خواهد بود:



شکل (۵)

سازوکار پیشنهادی ما هم‌چنین می‌تواند بر دسته دوم از داده‌های سیبویه اعمال شود. در بخش قبل دلیل حذف فعل در این دسته از داده‌ها را حضور گوینده و شنونده در بافت فرهنگی مشترک ذکر کرده بودیم. در این دسته از داده‌ها سطح شناختی به حافظه شنیداری دسترسی دارد؛ به این معنی که گوینده و شنونده (و یا تنها گوینده) پیش از تولید پاره‌گفتار، آن را (عیناً و یا تقریباً) در موقعیت مشابهی شنیده‌اند؛ به عبارت دیگر برای این پاره‌گفتار قرینه‌ای در حافظه شنیداری آن‌ها وجود دارد که این قرینه فاقد فعل است. بنابراین گوینده هنگام تولید این پاره‌گفتار یا صورت مشابه آن، به پیروی از حافظه شنیداری خود (که تابع الگوهای بافت فرهنگی خاصی است)، آن را بدون فعل بیان می‌کند. این فرایند را می‌توان به صورت شکل (۶) نشان داد:



شکل (۶)

(۷) نیز اعمال الگوی (۶) بر یک نمونه از داده‌های دسته دو همچون «ایاک و الشر» (سیبویه ۱/ ۲۷۳) را نشان می‌دهد:



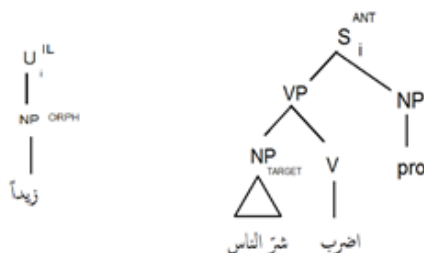
شکل (۷)

چنانچه خواهیم مطالب این بخش را که دربردارنده پیشنهاد ما برای تحلیل داده‌هایی از جنس داده‌های دسته یک و دو می‌باشد خلاصه کنیم، باید بگوییم که در تحلیل این داده‌ها، سطحی واسطه به نام سطح شناختی پیشنهاد شد که می‌توانست گروه جدامانده را با مرجع غیرزبانی خود پیوند دهد. در توضیح این پیشنهاد گفته شد که هرگاه گوینده و شنونده در یک بافت موقعیتی یا فرهنگی مشترک حضور داشته باشند و رویدادی را با دیدن و یا شنیدن ادراک کنند و یا قصد صحبت درباره رویدادی را داشته باشند که پیش از این، در زبان از آن صحبت شده و این اطلاع زبانی در حافظه آن‌ها ذخیره گشته است، به واسطه این سطح، به اطلاعاتی دسترسی می‌یابند که آن‌ها را قادر می‌سازد تا پاره‌گفتاری را که فاقد مقوله‌ای زبانی برای آن رویداد است تولید و یا درک کنند و آن را با مرجع غیرزبانیش مرتبط سازند. از آنجا که حذف به سبب دسترسی به اطلاعات شناختی سازوکاری مخصوص ذهن و زبان بشر است، می‌توان چنین تحلیلی را بر ساخت‌های مشابه محذوف در هر زبانی و در هر دوره‌ای تعمیم داد.

اما درباره داده‌های دسته سوم چه می‌توان گفت؟ در بخش چهارم، ذکر شد که این دسته خود از سه گروه تشکیل شده است. گروه اول دسته‌ای است که در آن‌ها قرینه‌ای لفظی در کلام قبل وجود دارد. بنابراین در چنین مواردی با دشواری مواجه نیستیم و می‌توانیم به راحتی و توسط یکی از سه راه انطباق، تکمیل و یا انطباق با رده، گروه جدامانده را با مرجعش پیوند دهیم. برای نمونه در گفتگوی (۸) (سیبویه ۱/ ۲۵۳)، تنها سازه گروه جدامانده که آن را با ORPH نشان داده‌ایم با مفعول در جمله مرجع منطبق گشته است و بنابراین مفعول، سازه هدف برای گروه جدامانده به شمار می‌رود که آن را با TARG نشان داده‌ایم:

(۸) الف. «اضرب شر الناس»

ب. «زیداً».



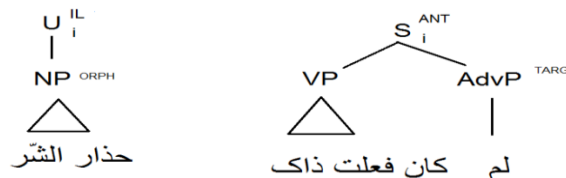
شکل (۸)

در گروه اول علاوه بر داده‌های فوق، همچنین از داده‌هایی سخن گفته شد که مفعول له هستند و در پاسخ به سوالی چون «لم» بیان شده‌اند؛ برای مثال می‌توان به گفتگوی (۹) (سیبویه ۱/ ۳۶۷) اشاره کرد:

(۹) الف) لم كان فعلت ذاك ؟

ب) (فعلت ذاك) حذار الشر.

همانطور که ذکر شد چنین داده‌هایی مشابه پاسخ‌های عبارت‌گونه‌اند. در این موارد نیز آنچه به عنوان پاسخ گفته می‌شود با پرسش منطبق می‌گردد. یعنی در گفتگوی (۹)، «حذار الشر» با پرسشواژه «لم» منطبق می‌شود و گروه جدامانده مجاز شمرده می‌شود:



شکل (۹)

گروه دوم از داده‌های این دسته شامل مواردی است که در آن‌ها اسمی بدل از فعل ذکر شده است. می‌توان داده‌های این گروه را هم‌چون داده‌های دسته دوم تحلیل کرد؛ چرا که پاره‌گفتارهایی از این دست (که دارای اسمی منصوب و فاقد فعل می‌باشند) در حافظه شنیداری گویشوران زبان ذخیره شده است. و در نهایت گروه سوم از دسته سوم شامل داده‌هایی بود که در آن‌ها قواعد دستوری زبان حضور فعل را در بافتی خاص (مثلاً بعد از بعضی از حروف) مجاز نمی‌دانست. از آنجا که شرایط زبانی چنین حذفی را ایجاب می‌کند و چنین شرایطی در زبان‌ها متفاوت است، داده‌های این گروه موضوع این مقاله نخواهد بود.

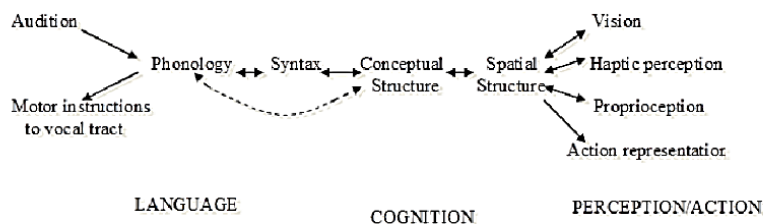
در بخش بعد به معرفی مدل ساخت ذهن که توسط جکندوف (۱۹۹۷، ۲۰۰۲، ۲۰۱۰) پیشنهاد شده خواهیم پرداخت و نشان خواهیم داد که پیشنهاد عرضه‌شده توسط نگارندگان برای تحلیل برخی از داده‌های محذوف (داده‌های دسته اول و دوم)، با مدلی بزرگ‌تر که دستور موازی جزئی از آن به شمار می‌رود نیز هماهنگی دارد و هم‌چنین به نظر می‌رسد این پیشنهاد می‌تواند جنبه‌های جدیدی از مفهوم حذف بافتی را که در متون دستوری عربی میانه با کلیدواژه «حال» مطرح شده تبیین نماید.

۶. نتیجه

در بخش پیشین مقاله و در تحلیل داده‌هایی از ساخت‌های محذوف فعلی، چنین گفتیم که سطحی شناختی در پیوند ساخت محذوف مورد بحث با مرجع غیرزبانی مؤثر است. اما برای این‌که بدانیم چنین پیشنهادی تا چه حد با مدل کلی دستور هماهنگی دارد، ناچاریم به مرور کلیاتی دیگر از چارچوب نظری مورد بحثمان بپردازیم. در این راستا باید ذکر کنیم که دستور موازی خود جزئی از مدلی کلی‌تر است که توسط جکندوف (۱۹۹۷، ۲۰۰۲، ۲۰۱۰) برای ساخت ذهن پیشنهاد شده است. به عبارت

دیگر، ساخت ذهن در بردارنده دو بخش زبانی و غیرزبانی است که بخش زبانی آن، همان مدل دستوری مطرح شده در این مقاله، یعنی دستور موازی، می‌باشد. بخش زبانی در مدل پیشنهادی جکندوف، از طریق سطح شناختی ذهن با بخش غیرزبانی در ارتباط است. سطح شناختی نیز خود در بردارنده دو ساخت فضایی^۱ و مفهومی^۲ می‌باشد. اطلاعات زبانی گویشور در سطح ساخت فضایی است که «می‌تواند با ادراک وی از جهان خارج مقایسه شود» (جکندوف ۲۰۰۲: ۵، ۱۱-۱۲). در این ساخت اشیا یا به صورت هندسی/توپولوژیک رمزگذاری می‌شوند و یا به صورت طرحواره‌ای تظاهر می‌یابند. هم‌چنین اشکال و پیکربندی‌هایی که ادراک آن‌ها بواسطه لمس (حس لامسه) و یا به واسطه موقعیت بدن صورت گرفته، در این ساخت رمزگذاری می‌شوند و در نهایت این اطلاعات می‌تواند با اطلاعاتی که به صورت بصری ادراک شده‌اند، مقایسه و سازگار گردد (جکندوف ۲۰۱۰: ۵۹۴).

ساخت مفهومی، مؤلفه معنایی بخش زبانی را تشکیل می‌دهد اما این ساخت صرفاً زبانی نیست. همانطور که در شکل (۱۰) می‌توان مشاهده کرد، این ساخت از یک سو با مؤلفه نحوی و واجی مرتبط است و از سوی دیگر با ظرفیت‌های شناختی ذهن هم‌چون ادراک و دانش ما از جهان پیرامون. در این ساخت، وجوهی رمزگذاری می‌شوند که ممیز هستند و ذهن نمی‌تواند آن‌ها را به صورت هندسی/توپولوژیک در ساخت فضایی رمزگذاری کند (جکندوف ۲۰۱۰: ۵۹۵).

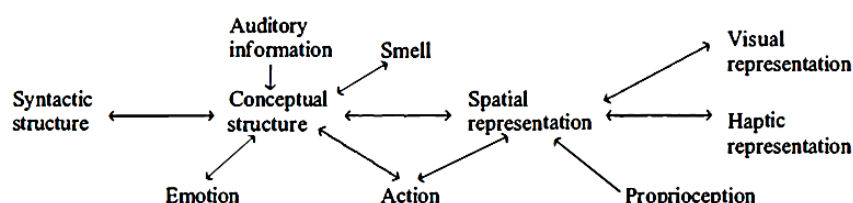


شکل (۱۰)، جکندوف (۱۹۹۰: ۱۶)

- 1 . spatial
- 2 . conceptual

بنابراین همان‌طور که در شکل (۱۰)، مشاهده می‌شود، سطح شناختی ذهن، واسطی میان بخش زبانی و غیرزبانی آن به شمار می‌رود. بخش غیرزبانی، از ادراک (ادراک بصری و یا لمسی، ادراک بدنی) و کنش تشکیل شده است.

در نتیجه به نظر می‌رسد که پیشنهاد ما در تحلیل برخی از ساخت‌های محذوف، در سطحی گسترده‌تر با مدل پیشنهادی جکندوف برای ساخت ذهن نیز هماهنگی دارد، چرا که در تحلیل داده‌های دسته اول و دوم در *الکتاب*، سطحی واسط را به نام سطح شناختی برای پیوند میان گروه جدامانده در سطح زبانی (نحوی) و مرجع غیرزبانیش متصور شده بودیم. اگر طبق مدل بالا سطح شناختی را دربردارنده دو ساخت فضایی و مفهومی نیز قلمداد کنیم، آن‌گاه می‌توان گفت که رویداد و یا اجزائی از آن به صورت بصری و یا غیربصری در این سطح رمزگذاری شده و در دسترس گوینده و شنونده قرار گرفته است؛ اطلاعات مربوط به حافظه شنیداری گویشوران نیز با ساخت مفهومی (و نه فضایی) مرتبط و در این سطح در دسترس می‌باشد (چرا که درونداد شنیداری نمی‌تواند در ساخت فضایی رمزگذاری شود). این امر را می‌توان در شکل (۱۱) مشاهده کرد:



شکل (۱۱)، (جکندوف ۱۹۹۷: ۴۴)

بنابراین سطح شناختی، نقشی مهم در سازوکار مجوزدهی غیرمستقیم در داده‌های مورد بحث ایفاء می‌کند. شناسایی این سطح هم‌چنین می‌تواند جنبه‌های جدیدی از حذف بافتی را که بعضاً به صورت حذف به سبب «حال» و یا وجود «قرینه حالیه» نیز بیان شده است تبیین کند. برای مثال در نمونه «مکة واللہ» که از آن سخن گفته شد، حضور گوینده و شنونده در یک بافت موقعیتی یکسان و دیدن فردی که لباس سفید پوشیده و در جهت جغرافیایی خاصی حرکت می‌کند و درک این رویداد به صورت حرکت آن فرد به سمت مکة همه با هم مفهوم «حال» را می‌سازد. به عبارت دیگر «حال» گویا مجموعه‌ای است که متشکل است از حضور گوینده/شنونده در بافت موقعیتی/فرهنگی یکسان و درک شناختی یکسان و یا مشابهی که برایشان از رویدادی

خاص رخ می‌دهد. اکنون به مفهوم اضمار توجهی دوباره می‌کنیم؛ معادل دقیق کلمه اضمار در انگلیسی suppression می‌باشد که به معنی «بازداشتن» و «فرونشاندن» است؛ یعنی گوینده در جریان سخن، از گفتن بخشی از اطلاع خودداری می‌کند، چرا که «حال» او و مخاطبش را از آن اطلاع بی‌نیاز کرده است. همان‌طور که گفته شد این اصطلاح گوینده-محور است. یعنی گوینده آگاهانه تصمیم می‌گیرد بخشی از اطلاع را اظهار نکند. بنابراین استفاده از این اصطلاح برای اشاره به فرایند شناختی و یا کاربردی حذف در تحلیل‌های زبانی معاصر پیشنهاد می‌شود.

با توجه به آنچه که گفته شد می‌توان دستاوردهای نوشته حاضر را در این موارد خلاصه کرد: ۱- پیشنهاد ما برای تحلیل داده‌های محذوفی که مرجع غیرزبانی دارند، تلاشی نو در چارچوب دستور موازی به شمار می‌رود و با مدل کلی ذهن که دستور موازی نیز جزئی از آن است هماهنگ است. ۲- به نظر می‌رسد که سازوکار تقدیر در دستور عربی میانه با سازوکار مجوزدهی غیرمستقیم در دستور موازی شباهت‌هایی دارد و شاید بتوان با پژوهش بیشتر از این سازوکار در جهت ارتقاء ابزارهای دستور موازی و به‌ویژه مجوزدهی غیرمستقیم بهره برد. ۳- پیوند عبارت حذفی و مرجعش با سطحی شناختی می‌تواند جنبه‌هایی جدید از حذف بافتی در عربی میانه را بر ما آشکار سازد و به مفهوم «حال» غیر از معنای بافتی، معنای شناختی را نیز بیفزاید. ۴- استفاده از اصطلاح «اضمار» برای اشاره به فرایند شناختی و کاربردی حذف پیشنهاد می‌گردد.

منابع

- آذرنوش، آذرتاش (۱۳۷۹)، اضمار، *دانشنامه بزرگ اسلامی* (ج ۹: ۳۲۴-۳۲۵)، تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی.
- تهانوی، محمد اعلی (۱۸۶۲)، *کشاف اصطلاحات الفنون*، محمد وجیه، عبدالحق و غلام کدیر (مصححین)، انجمن آسیایی بنگال. ج ۲.
- سیبویه، عمرو بن عثمان، (۱۴۰۸ق / ۱۹۸۸م) *الکتاب*، عبدالسلام محمد هارون (تحقیق و شرح)، الطبعة الثالثة، ۱۴۰۸ق / ۱۹۸۸م، ۵ مجلد، قاهره: مكتبة الخانجي.
- مقبول، ادريس (۲۰۰۴). *البعد التداولی عند سیبویه، عالم الفكر، المجلد ۳۳، العدد ۱، سبتمبر، ص ۲۴۵-۲۸۰.*

Ādarnuš, Ādartaš. 2000. *Iḍmār, Dā'irat al-ma'ārif Bozorgi Islāmī*, Tehran: Markazi Dā'irat al-ma'ārif Bozorgi Islāmī, IX, p. 324 [In Persian].

- Al-Tahānawī, Mohammad A"lā (1862). *Kaššāf iṣṭilāḥāt al-funūn*, a Dictionary of the Technical Terms used in the Sciences of the Musalmans, Muḥammad Wajih, Abd Al-Haqq and Gholam Kadir (eds.), n.p., The Asiatic Society of Bengal, vol. II. [In Arabic]
- Baalbaki, R. 1979. Some Aspects of Harmony and Hierarchy in Sībawayi"s Grammatical Analysis, *Zeitschrift für Arabische Linguistik*, 2: 7-22.
- Carter, M. G. 2007a. Elision, *Encyclopedia of Arabic Language and Linguistics*, (II: 17), Leiden: Brill.
- Carter, M. G. 2007b. 'Iḍmār, *Encyclopedia of Arabic Language and Linguistics*, (II: 300-302), Leiden: Brill.
- Culiover, P. W. and Jackendoff. R. 2005. *Simpler Syntax*, Oxford: Oxford University Press.
- Culiover, P. 2009. *Natural Language Syntax*, Oxford: Oxford University Press.
- . 2013. Simpler Syntax and Explanation, in Stefan Müller (ed.), *Proceedings of the 20th International Conference on Head-Driven Phrase Structure Grammar* (263–282), Stanford: CSLI Publications.
- Dayyeh, H. 2015. *Ittisā* 'in Sībawayhi"s *Kitāb*: A Semantic *illa* for Disorders in Meaning and Form, in Amal Elesha Marogy and Kees Versteegh (eds.), *The Foundations of Arabic Linguistics II: Kitāb Sībawayhi: Interpretation and Transmission* (75-98), Leiden: Brill.
- Dévényi, K. 2007. 'Iḍmār in the Ma'ānī of Al-Farrā, in E. Ditters and H. Motzki (eds), *Approaches to Arabic Linguistics: Presented to Kees Versteegh on the Occasion of his Sixtieth Birthday* (45–65), [Studies in Semitic Languages and Linguistics, ed. T. Muraoka, vol. 49], Leiden: Brill.
- GrandHenry, J. 2007. ḥaḍf, *Encyclopedia of Arabic Language and Linguistics*, (II: 223), Leiden: Brill.
- Jackendoff, R. 1997. *The Architecture of the Language Faculty*. Cambridge: The MIT Press.
- . 2002. *Foundations of Language, Brain, Meaning, Grammar, Evolution*. Oxford: Oxford University Press.
- . 2007. A parallel architecture perspective on language processing, *Brain Research*, 1146: 2-22.
- . 2010. The Parallel Architecture and its Place in Cognitive Science, in Bern Heine and Heiko Narrog (eds), *The Oxford Handbook of Linguistic Analysis* (583-605), New York: Oxford University Press.
- Maqbul, I. 2004. "Al-bo'd al-tadāvoli inda Sībawayi", Kuwait: *Ālam-al-Fikr*, vol 33, no. 1, september, p. 245-280. [In Arabic].
- Owens, Jonathan (1988). *The foundations of grammar: An introduction to medieval Arabic grammatical theory*, Ameterdam: John Benjamins Publishing Company.

- Sībawayhi, B. A. b. ‘Uṭmān b. Q.1988 *Kitāb*, Abd al- Salām Muḥammad Hārūn (ed.), Cairo: Maktaba Al-Ḥānḡī, al-ṭab‘a al-ṭālīṭa, 5 volums. [In Arabic]
- Solimando, C. 2011. Ellipsis in the Arabic Linguistic Thinking: (8TH- 10TH CENTURY), in L. Giuliano and L. Bettini (eds.), *The Word in Arabic* (69-82), [Studies in Semitic Languages and Linguistics, T. Muraoka, A.D. Rubin and C.H.M. Versteegh (eds), vol. 62], Leiden: Brill.
- Versteegh, K. 2009. Taqdīr, *Encyclopedia of Arabic Language and Linguistics*, Mushira Eid et al (ed.), (IV: 446-449), Leiden: Brill.

